

نقل و انتقال قرارداد آتی قبل از تسویه نهایی

گفته شد بنابراین فرض که بیع نسبه به نسبه صحیح باشد و قرارداد آتی نیز یکی از مصادیق آن باشد، باید مشروعیت معاملات در وسط - بعد از انعقاد قرارداد و قبل از تسویه نهایی - به این صورت که خود این قرارداد مورد خرید و فروش واقع شود، بررسی گردد، که خود دو صورت دارد:

۱. خریدار می‌خواهد، میبوی را که از فروشنده طلبکار است، بفروشد.
۲. فروشنده می‌خواهد با ثمنی که توسط قرارداد آتی طلبکار شده است، وارد معامله‌ی جدیدی بشود و میبوی را خریداری نماید - با همان شرایط و هم‌جنس میبوع اول - و جایگزینی کالایی کند که می‌بایست در سررسید خودش تحویل خریدار اول می‌داد و خودش را کنار بکشد تا شخص ثالث، کالا را به خریدار اولیه - یا هر کسی که در آن زمان در موقعیت خرید قرار داشت - تحویل دهد.

بررسی صحت بیع مالم یقبض

گفته شد که هر دو صورت بالا، معامله است و در ظاهر مشکلی ندارند و می‌توان به عموماًتی همچون «احلّ الله البیع و اوفوا بالعقود» تمسک کرد ولی ابهاماتی داشت که بعضی از آن‌ها بررسی شد و جواب داده شدند ولی ابهام اصلی از ناحیه «صحت یا عدم صحت بیع قبل از قبض قبل از حلول اجل» بود که در حال جواب از آن ابهام بودیم.

البته این اشکال اگر هم وارد باشد تنها در صورت اول یعنی صورتی که خریدار می‌خواهد میبوع را قبل از قبض بفروشد، مطرح است ولی در صورت دوم یعنی در جایی که فروشنده می‌خواهد با ثمنی که از خریدار طلب کار است وارد معامله جدید بشود، اساساً مطرح نمی‌شود زیرا در آن معامله جدید شخص ثالث که الان فروشنده است مال خود را می‌فروشد و فرض جایی نیست که خود او هم از کسی دیگر خریده است فلذا مثل بیع اولیه است و نهایتاً بیع کالی به کالی است نه بیع قبل از قبض و ادله‌ای که مطرح شده است برای بطلان بیع قبل از قبض تنها در ناحیه میبوع مطرح شده‌اند و کاری به ثمن ندارند و در ناحیه ثمن مشکلی نیست زیرا که طلب مؤجل است. پس این اشکال تنها در ناحیه خریدار که می‌خواهد قبل از قبض و رسیدن زمان تحویل، میبوع را بفروشد، مطرح است.

کسانی که قائل به بطلان بیع قبل از قبض شده‌اند دلیلی که اقامه کرده بودند که آن نیز مردود شد:

✓ دلیل شان «اجماع» بود که صاحب مفتاح‌الکرامه از کشف الرموز، تنقیح، غنیه، جامع المقاصد، مجمع البرهان، کفایه و حدائق نقل اجماع کرده‌است:

قوله قدّس سرّه: (و لا یجوز بیع السلم قبل حلوله)

عدم جواز بیع السلم قبل حلوله إجماعی کما فی «کشف الرموز و التنقیح» و ظاهر «الغنیه و جامع

۱. کشف الرموز: فی السلف ج ۱ ص ۵۲۵.

۲. التنقیح الرائع: فی السلف ج ۲ ص ۱۴۵.

المقاصد و مجمع البرهان و الكفاية و الحدائق^۳ و لا فرق في ذلك بين كونه على من هو عليه أو غيره حالاً أو مؤجلاً كما هو قضية كلامهم.^۶

• گفته شد اولاً این اجماع منقول است و از نظر حجیت، اعتباری ندارد و ثانیاً این اجماع صغریاً ثابت نیست زیرا تحصیل آن یا ممکن نیست یا متعسر است و حداکثر می‌توان فتوای مشهور بین فقهای که فتاویشان در اختیار ما است را به دست بیاوریم که آن نیز حجیتی ندارد و ثالثاً این اجماع محتمل المدرکیت است زیرا چه بسا دلیل‌شان همان «عدم قدرت بر تحویل» باشد که در جلسه قبل اشکالشان بیان شد یا اینکه دلیل‌شان عدم اطلاق و عموم ادله نسبت به این موارد و تمسک به استصحاب است که این دلیل نیز کماتری است؛ فلذا اجماع در این جا دلیل محسوب نمی‌شود.

فلذا برای بررسی صحت یا عدم صحت این نوع بیع باید سراغ سایر ادله رفت.

دلیل اول برای صحت بیع قبل از قبض

عمومات و اطلاقات باب معاملات مثل احل الله البيع و اوفوا بالعقود.

که اگر دلیل ما این عمومات و اطلاقات باشد از این جهت مشکلی نداریم ولی باید در روایات بررسی کنیم که آیا مقید و مخصصی وجود دارد یا خیر؟ که در دلیل دوم به بررسی آنها می‌پردازیم.

دلیل دوم برای صحت بیع قبل از قبض

روایاتی وجود دارد که در آنها بیع قبل از قبض تجویز شده است ولی باید بررسی کنیم که آیا این روایات نسبت به بیع قبل از قبض قبل از حلول اجل نیز اطلاق دارند یا تنها مربوط به بیع قبل از قبض بعد حلول اجل هستند؟ که اگر اطلاق داشته باشند، این روایات نیز می‌تواند دلیل صحت این نوع از بیع واقع شود ولی اگر اطلاق اثبات نشود، این دلیل تمام نخواهد بود و تنها دلیل ما همان دلیل اول یعنی اطلاقات و عمومات باب بیع می‌شود.

بررسی دلالتی روایات

اولین از روایات، صحیحه منصور بن حازم مورد بررسی سندی واقع شد و در نهایت اعتبار سند آن اثبات شد، که متن روایت عبارت بود از:

۱۲- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا اشْتَرَيْتَ مَتَاعاً فِيهِ

۱. غنية النزوع: في السلم ص ۲۲۸.

۲. جامع المقاصد: في السلم ج ۴ ص ۲۴۱.

۳. مجمع الفائدة و البرهان: في السلم ج ۸ ص ۳۶۰.

۴. كفاية الأحكام: في السلم ج ۱ ص ۵۲۳.

۵. الحدائق الناضرة: في السلم ج ۲۰ ص ۳۵.

۶. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)؛ ج ۱۳، ص: ۷۷۴

۷ (۳) - التهذيب ۷- ۳۵- ۱۴۷، و آورده في الحديث ۱ من الباب ۱۰ من أبواب السلم.

كَيْلٌ أَوْ وَزْنٌ فَلَا تَبِعُهُ حَتَّى تَقْبِضَهُ إِلَّا أَنْ تُؤَلِّيَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَيْلٌ وَ لَا وَزْنٌ فَبِعَهُ.

شبيه این روایت نیز روایاتی داریم که فهرست وار بیان می شوند:

۱۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَبِيعُ الْبَيْعَ قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ فَقَالَ مَا لَمْ يَكُنْ كَيْلٌ أَوْ وَزْنٌ فَلَا تَبِعُهُ حَتَّى تَكِيلَهُ أَوْ تَزِنَهُ إِلَّا أَنْ تُؤَلِّيَهُ الَّذِي قَامَ عَلَيْهِ.

۱۶- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ (علی بن ابی حمزه البطائنی مقصود است که کذاب، ملعون و ضعیف است) عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ اشْتَرَى طَعَامًا ثُمَّ بَاعَهُ قَبْلَ أَنْ يَكِيلَهُ قَالَ لَا يُعْجِبُنِي أَنْ يَبِيعَ كَيْلًا أَوْ وَزْنًا قَبْلَ أَنْ يَكِيلَهُ أَوْ يَزِنَهُ إِلَّا أَنْ يُؤَلِّيَهُ كَمَا اشْتَرَاهُ - إِذَا لَمْ يَزْبَحْ فِيهِ أَوْ يَضَعْ وَمَا كَانَ مِنْ شَيْءٍ عِنْدَهُ لَيْسَ بِكَيْلٍ وَ لَا وَزْنٍ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَبِيعَهُ قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ.

۱۸- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبَانٍ عَنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ اشْتَرَى بَيْعًا لَيْسَ فِيهِ كَيْلٌ وَ لَا وَزْنٌ أَلَهُ أَنْ يَبِيعَهُ مُرَابِحَةً قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ وَ يَأْخُذَ رِبْحَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ كَيْلٌ وَ لَا وَزْنٌ فَإِنْ هُوَ قَبِضَهُ فَهُوَ أَتْرَأُ لِنَفْسِهِ.

در صورتی این روایات برای ما به عنوان دلیل مفید خواهند بود که گفته شود بحث این روایات «اشتری» و بیع قبل از قبض است و یعنی موضوع کسی است که کالا را خریده است و هنوز قبض نکرده است ولی می خواهد آن را بفروشند ولی قیدی نیامده است که این مبیع را به صورت نقد یا به طور سلف خریده است فلذا روایت هم شامل بیع قبل از قبض قبل حلول الاجل و هم شامل بیع قبل از قبض بعد حلول الاجل می شود پس روایت اطلاق دارد و شامل بحث ما می شود.

در این صورت تنها قیدی که در این روایات به آن اشاره شده است، تفاوت داشتن حکم در صورت مکیل و موزون بودن مبیع، به این صورت که اگر مبیع مکیل و موزون نباشد بیع قبل از قبض آن قبل از حلول اجل به صورت مطلق بلا اشکال خواهد بود؛ فلذا در قرارداد آتی نیز اگر مبیع مکیل و موزون نباشد مثل اینکه مبیع سکه یا اوراق بهادار و سهام - در فرضی که اصل خرید و فروش سهام و اوراق بهادار را صحیح بدانیم - باشد، در این صورت معاملات وسطی آن نیز طبق این روایات اشکالی ندارد ولی اگر کالای مورد معامله مکیل و موزون بود

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۶۸.

۲ (۲) - التهذیب ۷ - ۳۵ - ۱۴۶.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۶۸.

۴ (۱) - التهذیب ۷ - ۳۷ - ۱۵۴.

۵ (۲) - فی المصدر زیادة فلا باس أن یولیه کما اشتراه.

۶. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۶۹.

۷ (۴) - التهذیب ۷ - ۵۶ - ۲۴۱.

۸. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۶۹.

مثل آهن یا زعفران و... در این صورت قبل از قبض نمی توان آن‌ها را معامله کرد و تنها یک استثناء دارد و آن این است که به نحو تولیه معامله کنند، یعنی معاملات وسطی بیع تولیه باشند.

علما می‌فرمایند که تولیه به بیعی می‌گویند که فروشنده به مشتری قیمتی که خودش مبیع را خریده است، می‌گوید و مبیع را به همان قیمتی که خریده است به مشتری می‌فروشد.

پس طبق این معنا، امام «علیه‌السلام» اصل بیع قبل از قبض را در مورد مبیع مکیل و موزون اجازه داده‌اند و تنها از بخش سود بردن از طریق آن نهی کرده‌اند پس اگر سود نبرد و به همان قیمت بفروشد جایز است و حتی بعضی ادعا کرده‌اند که اگر به قیمت کمتر نیز بفروشد، به طریق اولی جایز است - هر چند ما این اولویت را قبول نداریم - .

البته مشخص نیست که در این روایات نیز معنای تولیه، همین باشد زیرا که احتمال دارد معنای «تولیه» در روایات این باشد که: مکیل و موزون را قبل از قبض نفروش مگر این که خود او - خریدار جدید - را متولی در قبض و اقباض قرار دهید تا خود او از باع کالا را تحویل بگیرد تا برای شما دردسر نداشته باشد، که اگر معنای روایت این باشد دیگر صحت این بیع به بحث سود بردن از این بیع، ربطی ندارد و حتی سود بردن از این بیع نیز صحیح می‌شود. - و احتمال قوی دارد که معنای «تولیه» در روایت همین معنا باشد - ولی با فرض اینکه این احتمال را ندیده بگیریم، می‌گوییم که:

نکته دیگر در بررسی مدلول این روایات، مقصود از نهی در این روایات است، که سه احتمال دارد:

- ✓ اولاً نهی در این روایات ارشادی است که اگر نهی ارشاد به بطلان باشد، دلالت بر بطلان این قسم از بیع می‌کند (بیع قبل از قبض قبل از حلول اجل در صورتی که مبیع مکیل و موزون باشد و بیع تولیه نباشد، باطل است).
- ✓ ثانیاً نهی در این روایات تکلیفی تنزیهی است و تنها دلالت بر کراهت چنین معامله‌ای دارد (که بعضی از علما در مورد فرض بیع قبل از قبض بعد از حلول اجل، قائل به این قول شده‌اند) فلذا طبق این احتمال، این بیع صحیح است.
- ✓ ثالثاً نهی در این روایات تکلیفی تحریمی است و دلالت بر حرمت این نوع از بیع دارد که اگر مبنای ما این باشد که نهی تکلیفی تحریمی در معاملات دلالت بر فساد آن معامله دارد، در این فرض نیز این چنین بیعی باطل خواهد بود ولی در غیر این صورت صحت بیع اشکالی ندارد.

ظهور اولیه نهی در تکلیفی تحریمی است.

ولی بعضی ادعا کرده‌اند که نهی در معاملات ظهور ثانوی در ارشادیت دارد - این مدعا برای ما ثابت نشده است و فقها نیز نهی در این جا را تکلیفی فهمیده‌اند و بعضی از فقها نهی در این جا را حمل بر نهی تنزیهی کرده‌اند. -

پس نهایتاً دلالت دارد که این بیع یا حرام است یا مکروه ولی در هر صورت این نحوه‌ی از بیع صحیح است.

✓ قرینه بر صحت این نوع بیع:

وقتی به روایات مشابه مراجعه می‌کنیم، عبارات دیگری می‌بینیم که مثل روایت مورد بحث نیستند که چند احتمالی باشند و از

طریق آن روایات می‌یابیم که این روایت نیز دلالت بر بطلان ندارد، به طور مثال:

صحیح حلی:

۴- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الثَّمَرَ ثُمَّ يَبِيعُهَا قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَهَا قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِنْ وَجَدَ بِهَا رِيحًا فَلْيَبِيعْ.

۲

که در این روایت مبیع، ثمره می‌باشد که مکیل و موزون است ولی حضرت تصریح فرموده‌اند که قبل از قبض، بیع مرابحه آن (بیع به همراه سود) اشکالی ندارد.

اگر کسی بگوید که در این روایت، ثمره خصوصیت ندارد فلذا از ثمره بودن مبیع الغای خصوصیت کند و این حکم را به همه مبیع‌های مکیل و موزون سرایت دهد، نتیجه‌اش صحت بیع قبل از قبض است حتی در صورتی که مبیع مکیل و موزون باشد و بیع تولیه نباشد.

صحیح حلی:

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَبْتَاعُ الطَّعَامَ ثُمَّ يَبِيعُهُ قَبْلَ أَنْ يُكَالَ قَالَ لَا يَصْلُحُ لَهُ ذَلِكَ.

تعبیر در این روایت «لا یصلح» می‌باشد که بعضی از علما می‌فرمایند که تعبیر «لا یصلح» ظهور در کراهت دارد فلذا باز دلالت بر صحت چنین بیعی دارد.

اگر ما این روایات را به عنوان قرینه پذیرفتیم، ظهور روایت در تحریمه از بین می‌رود و حداکثر مجمل می‌شود و تنها دلالت بر این دارد - نهایتاً - که چنین بیعی نامطلوب است که با این حد از دلالت نمی‌توان حرمت را ثابت کرد.

پس اگر روایت مورد بحث اطلاق داشته باشد و با اطلاقش شامل بیع قبل از حلول اجل نیز بشود، معامله قرارداد آتی از این جهت نیز مشکلی نخواهد داشت.

ولی اگر روایت اطلاق نداشته باشد و شامل بیع قبل از حلول اجل نشود و تنها در مورد بیع قبل از قبض بعد حلول الاجل باشد، دیگر به مورد بحث ما (بیع قبل از قبض قبل حلول الاجل) ارتباطی پیدا نمی‌کند و به واسطه‌ی همان دلیل اول - تمسک به اطلاقات و عمومات باب صحت معاملات - صحت این بیع اثبات می‌شود.

نتیجه:

طبق ادله و قواعدی که بررسی شد، معامله قرارداد قبل از سررسید تحویل کالا، توسط خریدار اشکالی ندارد زیرا که بیع مبیعی که هنوز قبض نشده است، قبل از حلول اجل صحیح است.

البته باید توجه داشت که ما بر اساس قواعد و ادله چنین نتیجه‌ای گرفتیم ولی هر کسی باید در این مسئله به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند و اگر مرجع او بیع قبل از قبض قبل حلول اجل را باطل می‌داند، خریدار حق فروش مبیع قبل از قبض قبل از حلول اجل، را ندارد.

۱ (۶) - الفقیه ۳ - ۲۱۱ - ۳۷۸۷، و آورده فی الحدیث ۲ من الباب ۷ من أبواب بیع الثمار.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۶۵

۳ (۱) - الکافی ۵ - ۱۷۸ - ۲.

۴. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۶۶

تسویه نهایی در قرارداد آتی

تمام قسمت‌های قرارداد آتی طبق فرضی که این قرارداد، معامله و بیع باشد و بیع نسبه به نسبه هم صحیح باشد، تصحیح شد؛ حال نحوه تسویه نهایی آن را نیز بررسی می‌کنیم، چه دو نفری که در زمان تسویه می‌خواهند قرارداد آتی را تسویه کنند همان خریدار و فروشنده اولیه باشند و چه اینکه معاملات در وسط محقق شده باشد و کسانی که جایگزین خریدار و فروشنده شده‌اند، قصد تسویه دارند؛ که دو صورت دارد:

۱. تسویه فیزیکی: خیلی واضح است که مشکلی ندارد، زیرا که کسی که در موقعیت فروشنده قرار دارند، کالا را تحویل می‌دهد و طرف مقابل هم با احتساب قرض‌هایی از وجه تضمین به طرفین داده شده است، ما بقی قیمت را به او می‌پردازد.

۲. تسویه نقدی (چه از همان اول گفته‌اند که بنای بر تسویه نقدی دارند یا اینکه در روزهای آخر تعیین اولویت می‌کنند که قصد تسویه نقدی دارند): به دو شیوه می‌توان تسویه نقدی را تصویر کرد، که باید بررسی شود که کدام یک شرعی است:

۱- هر دو نفر، طلب‌هایی که دارند را با هم معامله کنند، خریدار مثنی را از فروشنده طلب دارد و فروشنده، ثمن را از خریدار طلب دارد، این دو طلبکاری را با هم معامله کنند - قرضی که یکی از طرفین از وجه تضمین گرفته است را هم حساب می‌کنند - به این صورت که خریدار به فروشنده می‌گوید که چیزی که من از شما طلب دارم را به چیزی که شما از من طلبکار هستید، می‌فروشم؛ که این صورت مصداق کامل بیع دین به دین می‌باشد.

حال اگر گفتیم ادله دال بر بطلان بیع دین به دین، تمام هستند و دلالت بر بطلان می‌کنند، این نحوه از تسویه نقدی باطل می‌شود و اِلّا این نحوه از تسویه نقدی نیز بلا اشکال می‌شود و مشمول ادله اوفوا بالعقود و احل الله البیع می‌شود.

اگر گفتیم ادله نهی از بیع دین به دین، مردد است که دلالت بر حرمت تکلیفی دارد یا اینکه دلالت بر حرمت وضعی - بطلان - دارد، این شخص نهایتاً مرتکب معصیت شده است یا با همین شیوه تسویه معصیت می‌کند - اگر نهی تکلیفی باشد - یا اینکه بعد از تسویه وقتی در مال غیر تصرف می‌کند، معیت می‌کند - اگر نهی وضعی باشد - پس علم اجمالی به معصیت داریم. ولی اگر احتمال نهی تکلیفی تنزیهی را هم دادیم، دیگر علم اجمالی به معصیت را نیز نداریم.

۲- خریدار مثنی را که از فروشنده طلب کار است به ذمه فروشنده می‌فروشد نه اینکه مثنی را به بدهی فروشنده بفروشد بلکه فروشنده مثنی را نقداً به ذمه می‌خرد تا دیگر بیع دین به دین لازم نیاید، بلکه بیع دین به غیر دین - به ذمه - می‌شود. که در این صورت خریدار به فروشنده هم بدهکار است و هم طلبکار و چون سر رسید بیع قبلی رسیده است و این بیع نیز نقدی بوده است، این دو بدهی و طلب را با هم حساب و کتاب می‌کنند و دین‌ها با هم تهاتر می‌کنند و ساقط می‌شوند و اضافه و کمی را به همدیگر پرداخت می‌کنند.

اشکال

در این شیوه‌ی از تسویه نیز، یک شبهه باقی مانده است و آن «بیع قبل از قبض» است البته در این جا با فرض بحث قبلی که آن جا هم بیع قبل از قبض بود، فرق دارد زیرا در بحث قبل، بیع قبل از قبض به غیر بایع قبل از حلول اجل بود ولی در این جا بیع قبل از قبض به خود بایع بعد از حلول اجل است.

جواب

در مورد بیع قبل از قبض، بعد از حلول اجل دیگر اجماع بر بطلان نداریم، بلکه اقوال متعددی در مسئله مطرح است، فلذا مسئله راحت تر می شود.

روایاتی که در بحث قبل بیان شد، ظهور در این دارد که خریدار به غیر از خود بایع، مبیع را می فروشد و آن شخص دیگر از بایع اولیه، کالا را تحویل می گیرد.

پس اولاً این بیع، مشمول ادله عام و مطلق دال بر صحت معاملات می شود، فلذا صحیح است.

ولی روایاتی هم در این بحث داریم که اگر تمام باشند، دلالت بر صحت این نوع از بیع می کنند:

روایت اول:

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى (العتار) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (یا ابن عیسی است یا ابن خالد) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي بَنِي عُثْمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُسَلِّمُ الدَّرَاهِمَ فِي الطَّعَامِ إِلَى أَجَلٍ فَيَجِلُّ الطَّعَامُ فَيَقُولُ لَيْسَ عِنْدِي طَعَامٌ وَ لَكِنْ أَنْظِرْ مَا قِيمَتُهُ فَخُذْ مِنِّي ثَمَنَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِدَلِكِ.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ.

بررسی سندی

این روایت مرسله ابان بن عثمان است ولی از حیث راویان قبلی مشکلی ندارد:
راه های تصحیح سند و معتبر ساختن حدیث:

- اگر کسی بگوید مرسلات ابن ابی عمیر ولو مع الواسطه، حجت است - کما اینکه مرحوم شیخ مرتضی حائری چنین مبنایی داشتند -، این روایت نیز از حیث سندی معتبر می شود و مردد بین صحیح و موثق می شود به خاطر وجود ابان بن عثمان.
 - یا اینکه مبنای ما این باشد که مروی عنه اصحاب اجماع ثقة هستند و چون ابان بن عثمان نیز از اصحاب اجماع است، فلذا مروی عنه های او نیز ثقة هستند، تا روایت معتبر شود.
 - یا اینکه طبق مبنای اینکه چون اجلاء از این افراد نقل حدیث کرده اند، فلذا روایت معتبر می شود.
 - یا اینکه چون این روایت در کتاب کافی است، فلذا معتبر است.
- این روایت طبق سند مرحوم شیخ نیز باز مرسله ابان بن عثمان می شود.

بررسی دلالی

مثلاً شخصی از کسی گندم به صورت سلف، خریده است ولی در زمان سر رسید فروشنده می گوید، گندم ندارم فلذا طبق قیمت الان، آن گندم ها را به خود من بفروش و پول آن را دریافت نما؛ حضرت می فرمایند که این کار اشکال ندارد.

۱ (۲) - الکافی ۵ - ۱۸۵ - ۶.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۰۵.

ثمن، ظهور در این دارد که به خود من بفروش و با من معامله کن، نه اینکه مقصود تسویه باشد و امام «علیه السلام» همین فرض را تأیید کرده‌اند و اگر حکم معامله نهایی با روش دیگر برای تسویه، فرق داشته، امام «علیه السلام» می‌بایست می‌پرسیدند، فلذا روایت از این جهت نیز اطلاق دارد.)
 پس این روایت دلالت بر جواز بیع مبیع قبل از قبض به خود بایع، دارد.

روایت دوم:

۸- محمد بن یعقوب عن سهل بن زياد عن معاوية بن حكيم عن الحسن بن علي بن فضال قال: كتبت إلى أبي الحسن ع الرجل يسألني في الطعام فيجيء الوقت و ليس عندي طعام أعطيه بقيمته ذراهم قال نعم. و رواه الشيخ بإسناده عن سهل بن زياد مثله .
 ۴ ۳

بررسی سندی

این روایت را هم مرحوم کلینی و هم مرحوم شیخ نقل کرده‌اند.

مشکل سندی این روایت فقط از ناحیه، سهل بن زیاد است:

- نجاشی و شیخ او را تضعیف کرده‌اند، نجاشی می‌فرماید:

سهل بن زیاد أبو سعيد الآدمي الرازي كان ضعيفا في الحديث غير معتمد فيه و كان أحمد بن محمد بن عيسى يشهد عليه بالغلو و الكذب و أخرجه من قم إلى الري
 ۵

مرحوم شیخ نیز در فهرست او را تضعیف کرده است و در استبصار آورده‌است که «هو ضعيف عند نقاد الاحاديث»
 ۶

- مرحوم شیخ در الرجال در اصحاب امام هادی «علیه السلام» می‌فرماید که: سهل ثقه است.
 ۷

فلذا این توثیق با آن تضعیفات، تعارض می‌کند و در تعارض باید دید که حق با کسیت؟ آیا تعارض سبب تساقط می‌شود یا اینکه توثیق مقدم است یا این که تضعیف مقدم است؟

طبق نظر ما در این جا توثیق مقدم است، زیرا ریشه‌ی آن تضعیفات «احمد بن محمد بن عیسی» است که شهادت به غلو و کذب او داده است، زیرا که فضائل اهل بیت «علیهم السلام» را نقل می‌کرده است فلذا او را به ری تبعید کرد و در ری نیز علی بن محمد با آن عظمت از او روایت نقل می‌کرده است.

۱ (۵) - الکافی ۵- ۱۸۷- ۱۲.

۲ (۶) - هکذا فی الکافی، و لیس قبله سند یبني عليه، و الظاهر أن روايته عن سهل بن زياد بالواسطة و هي عدة من أصحابنا «منه».

۳ (۷) - التهذيب ۷- ۳۰- ۱۲۸، و الاستبصار ۳- ۷۵- ۲۵۳.

۴. وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۰۶

۵. رجال النجاشي ص: ۱۸۵

۶. فهرست الطوسي /ص ۲۲۸: ضعيف

الإستبصار فيما اختلف من الأخبار؛ ج ۳؛ ص ۲۶۱: وَهُوَ ضَعِيفٌ جِدًّا عِنْدَ نُقَادِ الْأَخْبَارِ

۷. رجال الطوسي ص: ۳۸۷: سهل بن زياد الآدمي يكتني أبا سعيد ثقة رازی.

پس این تضعیفات با این نکات و قرائن، از بین می‌رود و معنای غلو در آن زمان چیزی بوده است که همه‌ی ما را هم در بر می‌گیرد.

پس از این جهت نیز سند روایت مشکلی ندارد فلذا سند روایت معتبر می‌شود.

بررسی دلالی

در روایت آمده است که: **أُعْطِيهِ بِقِيمَتِهِ دَرَاهِمَ** یعنی به قیمت آن کالا، درهم بدهم؛ امام نیز می‌فرمایند این کار اشکال ندارد و سوال نفرومودند که آیا معامله‌ی جدیدی انجام می‌دهید یا اینکه به نحو دیگری می‌خواهید قیمت را به او بپردازید؟ البته احتمال فسخ در روایت ضعیف است زیرا که اگر فسخ می‌کردند همان ثمن اولیه را باید پس می‌داد نه قیمت و ارزش فعلی کالا را و اینکه در روایت آمده است **أُعْطِيهِ بِقِيمَتِهِ دَرَاهِمَ** ظاهر در قیمت فعلی کالا می‌باشد.

پس از همین ترک استفصال امام «علیه السلام» کشف می‌کنیم که روایت اطلاق دارد و شامل همه موارد می‌شود. البته ممکن است بگویند که مورد سؤال در جایی است که مبیع وجود ندارد نه این که در قرارداد آتی کالا موجود است ولی می‌خواهند تسویه نقدی کنند، فلذا اجنبی از بحث ما خواهد بود ولی باز ضروری به تسویه نقدی نخواهد زد.

روایت سوم

۴- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمٌ مِنْ ثَمَنِ اشْتَرَاهَا مِنْهُ فَأَتَى الطَّالِبَ الْمَطْلُوبَ يَتَقَاضَاهُ فَقَالَ الْمَطْلُوبُ أبيعُكَ هَذِهِ الْعَنَمَ بِدَرَاهِمِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدِي فَرَضِي قَالَ لَا بَأْسَ بِدَلِّكَ.

۳۲

و رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ مِثْلَهُ .

این روایت بر عکس روایات قبلی است، فلذا خیلی مرتبط با بحث ما نمی‌شود، به جای طلب خودش غنم‌هایش را به او می‌فروشد که این نیز نوعی بیع قبل از قبض دین است در حالی که بحث ما در مورد بیع قبل از قبض مبیع بوده است، در حالی که در این روایت غنم‌ها را تحویل داده است.

فلذا خود کسانی که این روایت را در بحث بیع قبل از قبض مطرح کرده‌اند، جواب داده‌اند که این روایت مرتبط با محل بحث نیست.

پس این روایت به عنوان دلیل محسوب نمی‌شود.

روایت چهارم:

۶- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ:

۱ (۳) - التهذيب ۷- ۴۳- ۱۸۱، و آورده فی الحدیث ۱ من الباب ۵ من أبواب أحكام العقود.

۲ (۴) - الفقيه ۳- ۲۶۰- ۳۹۳۷.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۱۲.

۴ (۱) - قرب الإسناد ۱۱۴.

سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ بَاعَ بَيْعاً إِلَى أَجَلٍ وَ الْبَيْعُ عِنْدَ صَاحِبِهِ فَأَتَاهُ الْبَائِعُ فَقَالَ لَهُ بَعْني الَّذِي اشْتَرَيْتَ مِنِّي وَ حُطَّ عَنِّي كَذَا وَ كَذَا وَ أَفْصَحَكَ بِمَا لِي عَلَيْكَ أَمْ يَحِلُّ ذَلِكَ قَالَ إِذَا تَرَاضِيَا فَلَا بَأْسَ.

بررسی سندی

مشکل سندی این روایت اولاً از ناحیه **عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ** است، زیرا که ایشان توثیق ندارد و ثانیاً این روایت از کتاب قرب الاسناد نقل شده است و اثبات اینکه قرب الاسناد موجود همان قرب الاسناد است، برای ما مشکل است زیرا که سند معتبری تا آن کتاب نداریم مگر طریق صاحب وسائل الشیعه که آن طریق را ما تشریفاتی می دانیم.

یکی از دلایل ما برای تشریفاتی بودن طریق صاحب وسائل، همین طریق ایشان به کتاب قرب الاسناد است زیرا که ایشان در خاتمه وسایل الشیعه می نویسند که «طریق من به کتاب قرب الاسناد به روایت فرزندش محمد است»:

کتاب قرب الإسناد: للشيخ؛ الثقة؛ الجليل، المعتمد، عبد الله بن جعفر، الحميري، رواية ولده محمد.

فلذا راوی بلاواسطه کتاب قرب الاسناد، فرزند صاحب قرب الاسناد «محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری» است:

و من ذلك: ما استطرفناه، من كتاب (قرب الإسناد)، تصنيف محمد بن عبد الله بن جعفر؛ الحميري.

در حالی که طریقی که در خاتمه به عبدالله بن جعفر نقل می کند، به شیخ می رسد و اسمی از محمد بن عبدالله بن جعفر نمی آورد.

فلذا این طریق هایی که صاحب وسائل ذکر کرده است، تشریفاتی است زیرا از یک طرف می گوید راوی نسخه ای که در دست من است، راوی آن محمد بن عبدالله بن جعفر است و از طرف دیگر طریقی که ذکر می کند، ربطی به محمد بن عبدالله بن جعفر ندارد.

پس در نهایت سند این روایت با مشکل روبروست.

بررسی دلالی

مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ بَاعَ بَيْعاً إِلَى أَجَلٍ وَ الْبَيْعُ (مقصود مبیع است) عِنْدَ صَاحِبِهِ فَأَتَاهُ الْبَائِعُ فَقَالَ لَهُ بَعْني الَّذِي اشْتَرَيْتَ مِنِّي وَ حُطَّ عَنِّي كَذَا وَ كَذَا وَ أَفْصَحَكَ بِمَا لِي عَلَيْكَ أَمْ يَحِلُّ ذَلِكَ قَالَ إِذَا تَرَاضِيَا فَلَا بَأْسَ.

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۱۳.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۳۰؛ ص ۱۵۵.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۳۰؛ ص ۲۱۲.

۴. وسائل الشیعة؛ ج ۳۰؛ ص ۶۷.

[۱۷۹] و ما كان فيه عن عبد الله بن جبلة:

فقد روите عن أبي، و محمد بن الحسن، و محمد بن موسي بن المتوكل، رضی الله عنهم:

عن عبد الله بن جعفر؛ الحمیری، عن محمد بن عبد الجبار، عن عبد الله بن جبلة.

[۱۸۰] و ما كان فيه عن عبد الله بن جعفر، الحمیری:

فقد روите، بهذا الإسناد عن عبد الله بن جعفر بن جامع، الحمیری.

۵. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۱۳.

الْبَيْعُ (مقصود مبيع است) عِنْدَ صَاحِبِهِ

دو احتمال وجود دارد:

- صاحبه: یعنی فروشنده فلذا شامل بحث ما می شود یعنی هوز تحویل نداده است و قبل از تحویل دوباره نزد خریدار آمده تا مبيع را از او خریداری نماید.
- صاحبه: یعنی خریدار پس شامل بحث ما نمی شود، زیرا معنای روایت این می شود که باع دوباره آمده مبیعی که به خریدار تحویل داده است را خریداری نماید.

پس اگر قرینه بر هیچ کدام نیابیم، معنای روایت مجمل می شود.

نتیجه بررسی روایت چهارم: پس این روایت هم از نظر سند و هم از نظر دلالت مشکل پیدا می کند.

نتیجه بررسی تسویه نقدی:

روایت مرسله ابان و روایت موثقه ابن فضال معتبر هستند فلذا به عنوان دلیل قابل استناد می باشند.

و اگر هیچ کدام از روایات را نیز نپذیریم، در نهایت سراغ عمومات و اطلاعات باب معاملات می رویم و از آن طریق حکم به صحت معاملات قبل از قبض مبيع و در نتیجه صحت تسویه نقدی می کنیم.

نتیجه نهایی بررسی مشروعیت قرارداد آتی:

قرارداد آتی طبق تفسیر به بیع نسبه به نسبه، تصحیح می شود - طبق قواعد و ضوابط - هر چند این نتیجه با فتوای مشهور و حتی اجماع ادعا شده منافات دارد.

پس طبق نتیجه ما، قرارداد آتی را به نحو زیر می توان بازتعریف کرد تا مشروع باشد:

قرارداد آتی قراردادی است که فروشنده و خریدار، تعداد معینی از دارایی پایه یا کالا را به قیمتی که در زمان انعقاد قرارداد تعیین می شود برای تحویل در سررسید معین، داد و ستد می کنند به شرط اینکه طرفین مبلغی را به عنوان وجه تضمین طبق ضوابط دستور العمل نزد کارگزار یا اتاق پایاپای بگذارند و متناسب با تغییر قیمت آتی وجه تضمین را تعدیل کنند و کارگزار از طرف آنان و کالت دارد متناسب با تغییرات، بخشی از وجه تضمین هر یک از طرفین را به طرف دیگر قرض دهد تا در دوره تحویل با هم تسویه کنند و هر یک از طرفین می توانند در مقابل مبلغی معین طلب خود را با همان شرط به دیگری واگذار کند تا جایگزین او شود.